

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۷)

همزبانی با نفاق‌پیشگان و کفراندیشان

دکتر سید حمید روحانی^۱

◆ چکیده

آزمندان تبه‌کار غرب در درازای چند سده جنگ صلیبی، دریافتند که تنها با نیروی نظامی نمی‌توان بر ملت‌های باورمند مسلمان چیره شد و به آرزوی نیاز استعماری رسید، زیرا پیروان راستین اسلام به سلاحی مجهزند که در برابر آن، اسلحه جنگی و نظامی کارایی ندارد، از این رو، بر آن شدند همراه با یورش نظامی به شبیخون فرهنگی نیز دست بزنند و در راه سست کردن ایمان مردم مسلمان بکوشند. از این رو، نخست سازمان فراماسونری را به صحنه آوردند و این شعار دروغ و فریبنده را سردادند که «باید از مغز سر تا انگشتان پا فرنگی شد تا به پیشرفت و سربلندی رسید!» و همه نیرو و توان خود را به کار گرفتند که غرب را بهشت موعود بنمایانند و دین و مذهب، به ویژه اسلام را مایه تباهی و عقب‌ماندگی

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

وانمود کنند. فراماسون‌ها با چهره‌ها و شیوه‌های گوناگون به توطئه اسلام‌زدایی پرداختند، تزه‌های شیطانی «جدایی دین از سیاست» و «اسلام منهای روحانیت» را رواج دادند، با چهره روشنفکری و ماسک «میهن پرستی» و «ملی‌گرایی» به وطن‌فروشی و بیگانه‌پرستی پرداختند و عالمان دینی و پیشوایان اسلامی را مورد تاخت و تاز قرار دادند و کوشیدند که روحانیان متعهد و آگاه را در میان توده‌های مسلمان بدنام و بی‌اعتبار سازند و پایگاه مردمی آنان را ویران کنند و در این راستا گاهی از روحانی‌نماهای خود فروخته و یا روحانیان ساده‌اندیش و بی‌اراده نیز بهره گرفتند، چون به خوبی دریافته بودند که «باید سنگ را با سنگ شکست» و «الماس را با ریزه الماس سایید». نکته در خور توجه این‌که روحانیان هر چه ساده‌اندیش‌تر باشند از دید سازمان‌های جاسوسی و فراماسونری مورد احترام بیشتری هستند و در برابر، یک عالم آگاه، هوشیار و نفوذناپذیر از نظر روشنفکران‌ها و سازمان فراماسونری به شدت زیر سؤال است و مورد کینه و نفرت آنان قرار دارد. قبیله مرموز شبه‌روشنفکری آن‌گاه که به یک آخوند ساده‌لوح و بی‌اراده دست می‌یابند برای اینکه با دست و زبان او، عالمان متعهد و دیده‌بانان همیشه بیدار جهان اسلام را بکوبند، بی‌درنگ در زیر عبا یا پنهان می‌شوند و آنها که اصولاً به تقلید، بلکه به اساس اسلام بی‌اعتقادند، خود را مقلد آن آخوند ساده‌اندیش و فریب‌خورده می‌نمایانند تا توطئه‌های اسلام‌زدایی و روحانی‌ستیزی را به انجام برسانند، هر چند از این‌گونه ترفندها هیچ‌گاه طرفی بر نمی‌بندند و «عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند».

واژگان کلیدی: سازمان‌های جاسوسی - فراماسونری، روحانی‌ستیزی، قبیله شبه‌روشنفکری.

عالمان متعهد شیعه در درازای تاریخ در سنگر نخست جهاد علمی - فرهنگی و سیاسی ایستادند و با قلم و زبان و رفتار و گفتار خویش در راه آگاهانیدن توده‌ها و رویارویی با فزون‌خواهی‌ها، تجاوزگری‌ها و ستمکاری‌ها، به جان کوشیدند، رنج‌ها کشیدند، نیش‌ها و ناسزاها شنیدند و شرنگ مرگ نوشیدند، لیکن هیچ‌گاه از دفاع از آرمان‌های اسلامی و منافع ملی دست نکشیدند و در برابر زور و زر سر تسلیم فرود نیاوردند. عالمان آگاه و

طرح‌های استعماری — ارتجاعی
 «جدایی دین از سیاست» و «اسلام
 منهای روحانیت» و حمله‌های
 تبلیغاتی و زهر آگین شبانه‌روزی بر
 ضد علمای اسلامی و روحانیت نشان
 از این واقعیت دارد که جهان‌خواران
 به درستی دریافته‌اند تنها نیرو و
 نهادی که می‌تواند منافع استعماری
 آنان را با خطر جدی روبه‌رو سازد،
 «روحانیت» است.

اسلام‌شناسان دانا همانند شیخ کلینی،
 شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی،
 خواجه نصیر طوسی و نیز بزرگانی مانند
 مقدس اردبیلی، محقق کرکی،
 میرفندرسکی، علامه مجلسی، شیخ بهایی،
 شیخ حر عاملی، ملاصدرای، ملا فیض
 کاشانی، محقق داماد و... از قرن چهارم تا
 یازدهم هجری قمری در سنگر علم و
 فضیلت و نیز در عرصه سیاست،
 تلاش‌هایی پیگیر و خستگی‌ناپذیر را دنبال
 کردند و به انجام رساندند و کتاب‌هایی
 را در زمینه مسائل کلامی، فلسفی و فقهی
 به رشته نگارش کشیدند، شاگردان

وارسته و برجسته‌ای پرورش دادند، با جریان‌های انحرافی مانند صوفیگری، اخباریگری،
 شیخیگری و... رویارویی کردند و اسلام راستین را پاس داشتند. در آن روز و روزگاری که
 در غربت و مهجوریت و در فشار و بی‌کسی و بی‌یاوری به سر می‌بردند، همانند پیشوایان
 دینی خود (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) به گسترش علم و دانش اسلامی دست زدند
 و مردم را به میانی مذهبی شیعه آشنا ساختند و با تاریکی و تیرگی و جهالت و نادانی ستیز
 کردند و با تاکتیک‌ها و شگردهایی به کنترل زورمداران و قلدرومآبان کوشیدند و تا آنجا که
 توان داشتند از خونریزی‌ها، قانون‌شکنی‌ها و بیدادگری‌ها شاهان بی‌باک و حاکمان سفاک
 پیشگیری کردند که نمونه آن را در برخورد خواجه نصیر با هلاکوخان مغول و نیز برخی از

عالمان بزرگ با شاهان صفوی می‌بینیم^۱ و آن روز که مردم شیعه تا پایه‌ای آگاهی و رشد فکری یافتند و برای پشتیبانی از آرمان‌های اسلامی و مقدسات دینی آمادگی داشتند، موضع عالمان روحانی و پیشوایان اسلامی در برابر دولت‌های تجاوزگر برون‌مرزی و شاهان ستمگر و زورمداران خیره‌سز درون‌مرزی با قاطعیت، صراحت و جهاد و جدیت همراه بود که بیگانگان و بیگانه پرستان را به ستوه آورد، هر قرارداد استعماری که با رشوه و پیشکش و دلالی به امضا رسید با مخالفت سرسختانه علمای اسلامی روبه‌رو شد و از هم گسست و هر ترفند و توطئه‌ای که فزونخواهان مقتدر غرب و شرق برای سلطه بر ایران و غارت سرمایه سرشار ایران، به کار بستند با هوشیاری و ناسازگاری عالمان دینی خنثی گردید.

استعمارگران که علمای اسلامی و پیشوایان مذهبی را همانند سده‌های آهنگین و دژی تسخیرناپذیر در برابر آن و نیاز استعماری خود می‌دیدند، بر آن شدند با به کارگیری نقشه و نیرنگ‌هایی این سد استوار را از سر راه تاخت و تاز غارتگرانه و سلطه‌جویانه خود بردارند و راه رخنه و نفوذ بر کشورهای زرخیز اسلامی را هموار سازند. اعدام و ترور شخصیت‌هایی مانند شیخ فضل‌الله نوری و سید عبدالله بهبهانی، زهرچشانیدن به سید حسن مدرس و... «سر به نیست

یک دسته، با قلم و زبان زهر آگین و دسته دیگر، با سرب سوزان و آتشین و با نظارت ساواک بر جامعه روحانیت تاختند و این در شرایطی بود که ساواک - این دست‌پرورده سیا و موساد - زندان‌ها را از مبارزان روحانی آکنده ساخته و سعیدی‌ها را در درون سلول تاریک به شهادت می‌رسانید.

۱. درباره موضع علمای اسلام در برابر شاهان صفوی به کتاب «نهضت امام خمینی(س)»، ج ۳، از این نگارنده نگاه کنید.

کردن» شماری دیگر از مبارزان روحانی در گوشه و کنار کشور و دور از چشم ملت از توطئه‌هایی بود که انگلیسی‌ها و روس‌ها برای دستیابی بر منابع غنی و سرشار ایران، به کار گرفتند و سرفصل تاریخ روحانیت را با خون آن بزرگان رنگین ساختند. همراه با این جنایات خونین، تبلیغات زهرآگین بر ضد علمای اسلامی را شدت بخشیدند. با شعر و طنز و فکاهیات و شایعات، بهتان‌تراشی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها، در راه شکستن حرمت و اعتبار روحانیت کوشیدند. خلع لباس افراد و اشخاص روحانی، ترویج فساد و بی‌بندوباری، کشف حجاب، تلاش در راه تغییر الفبای فارسی به لاتین، دامن زدن به اختلافات نژادی و طبقاتی و اندیشه‌های ناسیونالیستی، از دیگر ترفندهایی بود که در راه «روحانی‌ستیزی» به کار گرفتند. ترویج فرهنگ غرب، خرافه‌نمایانیدن و «السنه اموات» خواندن احکام اسلام و قوانین قرآن، انتشار کتاب‌ها، مقاله‌ها، روزنامه‌ها و شبنامه‌هایی بر ضد اسلام و مقدسات اسلامی و شخصیت‌های روحانی به منظور به زیر سؤال بردن روحانیت و پایه‌های دینی و مبانی اسلامی، بخش‌هایی از برنامه‌های ضد روحانیت استعمارگران و دستیاران آنان در درازای سده گذشته تا به امروز می‌باشد که با شیوه‌ها و شگردهای مرموزانه‌ای دنبال می‌شود. طرح‌های استعماری - ارتجاعی «جدایی دین از سیاست» و «اسلام منهای روحانیت» و حمله‌های تبلیغاتی و زهرآگین شبانه‌روزی بر ضد علمای اسلامی و روحانیت نشان از این واقعیت دارد که جهانخواران به درستی دریافته‌اند تنها نیرو و نهادی که می‌تواند منافع استعماری آنان را با خطر جدی روبه‌رو سازد، «روحانیت» است، چنان‌که امام زیر عنوان «نکته اصلی حمله به علمای اسلام» با صراحت اعلام کرده است:

... اینان... چون می‌دانند تنها کسی که می‌تواند مشیت آنان را در جامعه باز کند و دروغ‌پردازی‌های آنان در روی دایره بریزد، ملاها هستند... [از این رو] تنها چیزی را که برای پیشرفت مقاصد مسموم خود مقدم بر هر چیز لازم می‌دانند، آنست که به هر وسیله‌ای شده است با یاوه‌سرایی و دروغ‌پردازی و تهمت و افترا به ملاها، دست توده را از [دامان] آنها کوتاه کنند و آنها را پیش مردم خوار و کوچک کنند و از نفوذ روحانی

آنها... بکاهند تا میدان تاخت و تاز برای آنها باز شود و با کمال آزادی و دلگرمی بتوانند با جان و ناموس و مال یک مشت بیچاره ستمدیده بازی کنند... در این بیست سال که دوره اختناق ایران و دین به شمار می‌رفت، همه دیدید و دیدیم که بالاترین هدف رضاخان، علما بودند و آن قدر که او با آنها بد بود با دیگران نبود، چون می‌دانست اگر کلوی آنها را با سختی فشار ندهد و

آن دسته، با اهانت به شخصیت‌های روحانی مانند مقدس اردبیلی و علامه مجلسی به ترور سفید علمای اسلامی دست می‌زدند و این دسته، با ترور وحشیانه و ناجوانمردانه آیت‌الله شمس‌آبادی، حجت‌الاسلام قنبری، استاد فرزانه آیت‌الله مطهری و دیگر دیده‌بانان همیشه بیدار جهان اسلام همانند بهشتی، باهنر، هاشمی‌نژاد، مفتاح، مدنی، صدوقی، قاضی طباطبایی، اشرفی اصفهانی، محمدعلی منتظری و ده‌ها روحانی وارسته و برجسته دیگر، راه را برای بازگشت شیطان بزرگ به ایران هموار می‌ساختند.

زبان آنها را... نیندد، تنها کسانی که با مقاصد مسموم او طرفیت کنند و با رویه‌هایی که [او] می‌خواست بر خلاف منافع مملکت و صلاح دین اتخاذ کند، مخالفت نمایند، آنها هستند... او با مرحوم مدرس روزگاری گذراننده و تماس خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمی‌توان او را قانع کرد، نه با تطمیع و نه با تهدید و نه... از او حال علمای دیگر را سنجید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه ارباب‌های خود فهمید...^۱

استکبار جهانی و دستیاران خود فروخته آن در ایران که با شایعه‌پراکنی، جار و جنجال آفرینی، عربده‌کشی، ناسزاگویی، بیراهه‌پویی،

۱. امام خمینی، کشف اسرار، ص ۸ و ۹.

بهتان‌تراشی، افترا بستن، زدن و کشتن، تبعید و زندان، ترور و اعدام و... نتوانستند ندای آسمانی مردان خدا و رهروان راستین راه انبیا را خاموش کنند و به مقاومت و ایستادگی هزاره عالمان نستوه اسلامی و رهبران باشکوه روحانی پایان دهند، از چهره‌ها و گروه‌هایی مدد خواستند که زیر نام مکتب، مذهب، تشیع سرخ، علی و فاطمه، حسین و زینب و ابی‌ذر صحنه‌گردانی می‌کردند و یا با شعار «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» بازیگر صحنه بودند، یک دسته، با قلم و زبان زهرآگین و دسته دیگر، با سرب سوزان و آتشین و با نظارت ساواک بر جامعه روحانیت تاختند و این در شرایطی بود که ساواک - این دست‌پرورده سیا و موساد - زندان‌ها را از مبارزان روحانی آکنده ساخته و سعیدی‌ها را در درون سلول تاریک به شهادت می‌رسانید. یک دسته، با زبان‌بازی و پشت‌هم‌اندازی و با تز «اسلام منهای روحانیت» یعنی اسلام امریکایی و یک گروه با ترور و آدمکشی و... بر آن بودند که بساط به اصطلاح «آخوندیسم» را از ایران برچینند! آن دسته، با اهانت به شخصیت‌های روحانی مانند مقدس اردبیلی و علامه مجلسی به ترور سفید علمای اسلامی دست می‌زدند و این دسته، با ترور وحشیانه و ناجوانمردانه آیت‌الله شمس‌آبادی، حجت‌الاسلام قنبری، استاد فرزانه آیت‌الله مطهری و دیگر دیده‌بانان همیشه بیدار جهان اسلام همانند بهشتی، باهنر، هاشمی‌نژاد، مفتح، مدنی، صدوقی، قاضی طباطبایی، اشرفی اصفهانی، محمدعلی منتظری و ده‌ها روحانی وارسته و برجسته دیگر، راه را برای بازگشت شیطان بزرگ به ایران هموار می‌ساختند، لیکن از این توطئه و ترفند نیز طرفی برنمیستند. با آنکه میدان شهادت از شهیدان روحانی آکنده شده بود، عالمان روحانی، و رهبران اسلامی در برابر یورش همه‌جانبه دگراندیشان و بیگانه‌پرستان با استواری هر چه بیشتر ایستادند و از مرز شرافت، کرامت و عزت ملت ایران دفاع کردند و از تجاوز حرامیان عقیده و اندیشه به حریم اسلام جلوگیری به عمل آوردند. اینجا بود که لیبرال - دموکرات‌های ورشکسته و خودفروخته و دست‌پرورده‌های چشم و گوش بسته و بی‌آبروی کارگزاران سازمان امریکایی - صهیونیستی فراماسونری با دستپاچی و ناشکیبایی به صحنه آمدند و بر آن شدند افزون بر حمله به علمای اسلامی به اساس مکتب و مذهب بتازند، آئین

مقدس اسلام را به زیر سؤال ببرند، و باورمندی‌های مردم را سست سازند و جوانان مسلمان را به بی‌بندوباری، ناباوری و گمراهی، آناشسیسم و هرج و مرج‌طلبی بکشانند. آنها بر این

باورند که اگر توانستند چند تن از جوانان ناآگاه، بی‌سواد و فریب‌خورده را از نماز خواندن بازدارند و به سستی و بی‌ایمانی و تاریک‌اندیشی بکشانند و نسبت به وحی، معاد و... دچار تردید سازند، آرزوی دیرینه انگلیس و امریکا و صهیونیسم بین‌المللی برآورده می‌شود! و به اصطلاح آنان بساط «آخوندیسم» برچیده می‌گردد! و سکولاریسم در کشور استقرار می‌یابد!

اگر این نگارنده بر این باور است که خطرات منسوب به آقای منتظری ساختگی و غیر واقعی می‌باشد، برای این است که می‌بیند بسیاری از آورده‌های آن با موازین اسلامی و مبانی قرآنی ناسازگار است.

◆ واپسین ترفند

سازمان صلیبی - صهیونیستی فراماسونری و مهره‌های هرز شده آنان در ایران که با رواج دادن بافته‌های کفرآمیز فراماسون‌ها نتوانستند بی‌دینی و بی‌خدایی را در میان مردم گسترش دهند و راه را برای حاکمیت سکولاریسم هموار سازند، به نیرنگ نوینی دست زدند و کوشیدند از یک شیخ ساده‌لوح که آتش کینه و انتقام از مقامات نظام جمهوری اسلامی و بزرگان روحانی از درون او و شبکه حاکم در بیت او شعله می‌کشید و نسبت به روحانیت متعهد و مراجع اسلامی - به ویژه حضرت امام(س) - دلی پرکین و درونی چرکین دارد، بهره ناروا بگیرند و از زبان آنان برای شاگردان مرموز مکتب صلیبی - صهیونیستی و دیگر فراماسون‌ها آبرو و حیثیت در یوزگی کنند و اندیشه‌های کفرآمیز، لیبرال‌منشانه و فرنگی‌مآبانانه آنان را با

ستایش از شاگرد مکتب صلیبی - صهیونیستی آنان، قداست و حرمت ببخشند و با فتوای مذهبی! جنگ با مذهب را تداوم ببخشند! و به رغم پنهان‌کاری‌ها، ظاهرسازی‌ها و نیرنگ‌بازی، می‌بینیم که «دم خروس» این‌گونه از جیب آنان سر درآورد و جریان‌های مرموز و مخوف پشت پرده را آشکار ساخت:



... هم دکتر شریعتی آدم متدین و متعهد و باشعوری بود! و هم دکتر سروش آدم متدین!! و فاضلی است! و اهل مطالعه است!... آقای دکتر سروش اهل وجوهات! و متعبد به موازین اسلامی است!! به نظر من، باید به این‌گونه شخصیت‌ها احترام گذاشت و از نظر ایشان استفاده کرد، در عین حال، اگر اشکال و اشتباهی هم به نظر می‌رسد، باید با آنها مطرح کرد... اینکه یک عده جوان احساساتی خام را تحریک کنیم که علیه بزرگان و دانشمندان شعار بدهند، یا برخورد فیزیکی انجام دهند، علاوه بر اینکه خلاف شرع دین است، این همان فتنه و هرج و مرج است که همه عقلای جهان از آن بیزارند.^۱

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۵۵۴ و ۵۵۵.

آقای منتظری اکنون با آن کهولت سن و بیماری‌های مختلف و تشنج اعصابی که از زمان‌های دور دچار آن شده است، نمی‌تواند مسائل و جریان‌ها را به درستی مورد بررسی قرار دهد و واقعیت‌ها را دریابد، افزون بر این، نامبرده به طور کلی از مردم منزوی شده و شبکه مخوفی که در بیت او حکومت می‌کند مسائل را آن‌گونه که می‌خواهد به او می‌باوراند و به نام او و از زبان او بازگو می‌کند.

اگر این نگارنده بر این باور است که خاطرات منسوب به آقای منتظری ساختگی و غیر واقعی می‌باشد، برای این است که می‌بیند بسیاری از آورده‌های آن با موازین اسلامی و مبانی قرآنی ناسازگار است و نمی‌توان باور کرد که آقای منتظری تا آن پایه - خدای نخواستہ - بی‌پروا و بی‌مبالات شده باشد که یک عنصر کفرپیشه‌ای را که علیه اسلام، پیامبر اکرم (ص)، امامان معصوم (علیهم‌السلام)، اساس وحی و... یا صراحت و گستاخی موضع‌گیری کرده و مروج و مبلغ اندیشه‌های ضد اسلامی پوپر و دیگر عناصر وابسته به سازمان مرموز صلیبی - صهیونیستی

فراماسونری می‌باشد، مورد ستایش قرار دهد و او را «متدین»، «متعبد» و... بنامد. آقای منتظری اکنون با آن کهولت سن و بیماری‌های مختلف و تشنج اعصابی که از زمان‌های دور دچار آن شده است، نمی‌تواند مسائل و جریان‌ها را به درستی مورد بررسی قرار دهد و واقعیت‌ها را دریابد، افزون بر این، نامبرده به طور کلی از مردم منزوی شده و شبکه مخوفی که در بیت او حکومت می‌کند مسائل را آن‌گونه که می‌خواهد به او می‌باوراند و به نام او و از زبان او بازگو می‌کند و دور از نظر نیست که از عناصر مخالف اسلام که طبق اسناد به دست آمده برای پیشبرد توطئه اسلام‌زدایی از «روابط خارجی» امریکا کمک و یا در واقع رشوه دریافت کرده است، در نزد آقای منتظری یک آدم متدین و متعبد بسازند و او نیز از روی

سادگی، زودباوری، پیری و فراموشکاری و دوری از ملت و روحانیت، آلت دست دشمنان اسلام، ایران و نظام جمهوری اسلامی قرار بگیرد و در راه اغراض و امیال شیطانی صهیونیست‌ها و فراماسون‌ها موضع‌گیری کند، فتوای صادر نماید! و «آب به آسیاب دشمن» بریزد و این واقعیتی است که از دوران قائم‌مقامی آغاز شده و آسیب‌های سنگینی بر اسلام، انقلاب اسلامی و کیان روحانیت وارد کرده است.

از زبان آقای منتظری در بالا آمده بود: «اگر اشکال و اشتباهی هم به نظر می‌رسد باید با

آنها مطرح کرد»!! غافل از اینکه اشکال و

اشتباه دست‌پرورده‌های سکولاریسم

غربی جنبه خطا و کج‌فهمی ندارد تا با

«آنها مطرح» شود و به تفاهم کشیده

شود. بلکه جنبه مأموریت دارد، استکبار

جهانی و صهیونیسم بین‌المللی دست و

زبان و قلم این‌گونه عناصر را اجیر کرده

تا به وسیله آن، نسل جوان را به کلی از

اسلام و اصولا باورمندی‌های دینی و

خداپرستی دور کند و به بی‌ایمانی و

گمراهی بکشد تا انقلاب اسلامی و نظام

جمهوری را بی‌رهرو سازد از درون

متلاشی کند از این رو، می‌بینیم که این

عناصر مرموز هیچ‌گاه حاضر نیستند با

صاحب‌نظران مسائل دینی و اسلام‌شناسان

راستین به گفتگو و مناظره بنشینند و به

حق و حقیقت دست یابند، آنها از روبه‌رو

این تنها دست‌پرورده‌های آنارشیسم و فاشیسم پوپری مسلک و کفرگویان قبیله شبه‌روشنفکری نیستند که در خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد پشتیبانی و ستایش قرار گرفته‌اند، بلکه هر مهره، چهره یا گروه و دسته‌ای که به کژراهه رفته‌اند و با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی سرناسازگاری دارند، می‌بینیم که طبق سیاست مهدی قاتل که به اصطلاح (ترکش خورده‌ها را جلب می‌کرد) از زبان آقای منتظری از آنان پشتیبانی به عمل آمده است!

شدن و گفتگو با مردان علم و اندیشه به شدت گریزانند، چون به درستی دریافته‌اند که گفته‌ها و نوشته‌هایشان پایه و مایه علمی ندارد و اگر با اندیشمندی آگاه و آشنا به مسائل کلامی، فلسفی، فقهی و... به بحث و گفتگو بنشینند، بی‌مایگی و نادانی آنان برملا می‌شود و رسوای خاص و عام می‌گردند و همگان درمی‌یابند که این ورشکسته‌های سیاسی با تکرار بافته‌های ابطال شده پوپریسم و سرهم‌بندی کردن چند شعر و بازی با کلمات می‌توانند در میان مشتی افراد بی‌اطلاع و ناآگاه خودنمایی کنند. می‌گویند «در بیابانی که شیر نباشد، گرگ می‌گوید من عبدالکریم»!! آری، این چهره‌ها و مهره‌ها در جنگلی که شیران بیشه علم و دانش و اندیشه حضور نداشته باشند، می‌توانند خود را به دروغ «عبدالکریم» بنامند! اینها و امثال پروژه‌های صلیبی - صهیونیستی در راستای طرح و القای شبهات بر ضد احکام و قوانین اسلام می‌باشند و غرض اصلی و نهایی آنان به شکست کشاندن انقلاب و نظام جمهوری اسلامی از راه به زیر سؤال بردن اسلام و بی‌اعتبار کردن آن در میان ملت ایران به ویژه نسل جوان است، که صد البته «آب در هاون می‌کوبند» و جز بدنامی، بی‌آبرویی و روسیاهی سودی به دست نمی‌آورند. اسلام و نظام جمهوری اسلامی ریشه‌دارتر از آن است که با این‌گونه توطئه‌های کهنه و حربه‌های زنگ‌زده در سرایشی افول و فروپاشی قرار بگیرد و توطئه اسلام‌زدایی به بار بنشیند. اساتید ورزیده و دوره‌دیده این نوچه‌های تازه به دوران رسیده مانند سرهنگ آخوندف، میرزا آقاخان کرمانی، شریعت سنگلجی، تقی‌زاده، حکمی‌زاده و دیگر شاگردان و سربازان سکولاریسم غربی و دستگاه فراماسونری و سرمایه‌داری و لیبرالیسم و کمونیسم طی قرون و اعصار، این به اصطلاح شبهات و اشکالات را بر اسلام، قرآن و احکام اسلامی وارد کردند و با «آب و تاب» فراوان گفتند و نوشتند و روی آن مانور دادند، لیکن راه به جایی نبردند و برآیندی از آن به دست نیاوردند، عالمان وارسته و کارشناسان برجسته با دلایلی علمی و منطقی به آن پاسخ گفتند و حقایق را آشکار ساختند. اکنون، این عناصر مرموز و مأمور بار دیگر همان شبهات فرسوده و اشکالات بی‌پایه و کهنه را از لابه‌لای ورق‌پاره‌های سیاه و رنگ‌باخته سازمان فراماسونری، لیبرالیستی و مارکسیستی بیرون کشیده و با رنگ و

لعاب دیگری آن را آراسته و به عنوان سخنان نو و تازه در میان افراد عوام و ناآگاه مطرح می‌کنند و به اصطلاح به آن قبض و بسط می‌دهند تا شاید بتوانند با این شگرد و شیوه، اسلام را از رسمیت بیندازند و جمهوری اسلامی را از پای درآورند. غافل از اینکه با این فوت‌های سست، نور خدا خاموش نمی‌گردد و جهان دین و دانش در ظلمت و تاریکی فرو نمی‌رود و نگهبانان شب و سیاهی و شب‌زدگان تاریکاندیش تنها «عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند».

◆ سیاست‌بازی یا بازی با «ترکش‌خورده‌ها»!

آقای منتظری اگر آقای شریعتمداری را «یک مرجع» می‌دانست روی چه میزانی کتابخانه سیاسی را که زیر نظر او و به وسیله مهدی قاتل پایه‌گذاری شد، در ساختمان دارالتبلیغ که متعلق به آقای شریعتمداری بود، دایر کرد؟ و آن روز یادش نیامد که «آقای شریعتمداری یک مرجع است»!!

این تنها دست‌پروده‌های آنارشیسیم و فاشیسیم پوپری مسلک و کفرگویان قبیله شبه‌روشنفکری نیستند که در خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد پشتیبانی و ستایش قرار گرفته‌اند، بلکه هر مهره، چهره یا گروه و دسته‌ای که به کژراهه رفته‌اند و با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی سرناسازگاری دارند، می‌بینیم که طبق سیاست مهدی قاتل که به اصطلاح (ترکش‌خورده‌ها را جلب می‌کرد) از زبان آقای منتظری از آنان پشتیبانی به عمل آمده است! در خاطرات منسوب به نامبرده می‌خوانیم:

... من به بازداشت و زندانی کردن آقای رستگار هم که در منزلش برای مرحوم آقای

آیا آقای شریعتمداری تا هنگامی که
 حیات داشت از دید آقای منتظری از
 مقام مرجعیت معزول بود، اما آن روز
 که دیده از جهان فرو بست «یک
 مرجع» شد؟

شریعتمداری فاتحه گرفته بود و او
 را به این خاطر زندانی کرده بودند،
 اعتراض کردم.^۱ بالاخره آیت‌الله
 شریعتمداری یک مرجع بود که از
 دنیا رفته بود و قاعده‌اش این بود
 که خود امام خمینی برای ایشان
 فاتحه می‌گرفت، من این مطلب را به
 آقای ری‌شهری آن وقت که وزیر
 اطلاعات بود، گفتم... بالاخره آقای

شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از ترک‌ها به ایشان علاقه دارند، من اگر
 جای امام بودم در صورتی که آقای شریعتمداری فوت می‌شد در مسجد اعظم یک فاتحه
 برای او می‌گذاشتم، با این کار مردم خوشحال می‌شدند و احساس می‌کردند که مسائل
 شخصی در کار نیست. به نظر من، فاتحه گرفتن برای ایشان یک کار عقلایی است...^۲

در خور نگرش است آن روز که جامعه مدرسین، آقای شریعتمداری را از مرجعیت عزل
 کردند، آقای منتظری از اعضای برجسته این جامعه بود و در عزل نامبرده نیز نقش بسزایی
 داشت، نیز تصرف مراکز مربوط به آقای شریعتمداری مانند «دارالتبلیغ» نیز با حمایت و
 پشتیبانی او همراه بود. از این رو، بایسته است که چند پرسش از آقای منتظری به عمل آید تا
 واقعیت‌ها بهتر روشن شود و نادرستی‌ها و خلاف‌گویی‌ها آشکارتر گردد:

۱. آیا عزل آقای شریعتمداری از سوی جامعه مدرسین با نظر و همراهی آقای منتظری بوده

۱. بایسته است آقای منتظری پاسخ گویند که این اعتراض کتبی بوده است یا شفاهی و به چه کسانی و مقاماتی در
 این مورد اعتراض کرده است. به نظر می‌رسد، این ادعا دروغی بیش نیست و اگر این اعتراض واقعا صورت
 گرفته بود، خاطره‌سازان بیت آقای منتظری آن را با «آب و تاب» و با آوردن ریز جریان پوشش می‌دادند و
 جزئیات ماجرا را بازگو می‌کردند.

۲. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۸۲.

است یا نه؟ اگر او با این عزل همراهی کرده و حتی روی آن اصرار و پافشاری داشته است، چگونه بعد از درگذشت آقای شریعتمداری او را مرجع پنداشته و از اینکه «آیت‌الله شریعتمداری یک مرجع بود»، سخن گفته است؟ و اگر عزل او از مقام مرجعیت مورد تأیید و حمایت او نبوده است، چرا و چگونه در آن روز به اعتراض برنخاسته و از «یک مرجع» دفاع نکرده است؟ و پس از مرگ او که در سمت قائم‌مقامی قرار داشته مجلس فاتحه برگزار نکرده است؟

۲. آقای منتظری اگر آقای شریعتمداری را «یک مرجع» می‌دانسته است، چگونه در برابر تصرف مراکز، ساختمان‌ها و اموال مربوط به آقای شریعتمداری، دم برنیاورده و به اعتراض برنخاسته و اعلام نکرده است که دست اندازی بر ساختمان‌ها و اموال «یک مرجع»، «تصرف عدوانی» است، نماز در آن جایز نیست و استفاده از آن بر خلاف موازین اسلامی می‌باشد؟
 ۳. آقای منتظری اگر آقای شریعتمداری را «یک مرجع» می‌دانست روی چه میزانی کتابخانه سیاسی را که زیر نظر او و به وسیله مهدی قاتل پایه‌گذاری شد، در ساختمان دارالتبلیغ که متعلق به آقای شریعتمداری بود، دایر کرد؟ و آن روز یادش نیامد که «آقای شریعتمداری یک مرجع است»؟!؟

۴. آیا از دید آقای منتظری تصرف مراکز، ساختمان‌ها و اموال و دارایی‌های مربوط به آقای شریعتمداری جایز و روا بود و تنها مجلس «فاتحه نگرفتن» برای او ناروا و کار «غیر عقلایی» به شمار می‌آمد؟

۵. آن روز که اهالی غیور شهر قم، منزل آقای شریعتمداری را محاصره کردند و بر ضد او شعار دادند و فریاد برآوردند «مرگ بر سه مفسد روزگار - کارتر و بگین و شریعتمدار»، «این کاظم دیوانه در میدان آستانه اعدام باید گردد» و... چرا و چگونه آقای منتظری به اعتراض برنخاست؟ و از «یک مرجع» حمایت نکرد؟ و اعلام نداشت که اهانت به مقام مرجعیت و بی‌حرمتی و ناسزاگویی به «یک مرجع» روا نیست؟

۶. آیا آقای شریعتمداری تا هنگامی که حیات داشت از دید آقای منتظری از مقام مرجعیت

معزول بود، اما آن روز که دیده از جهان فرو بست، «یک مرجع» شد؟

۷. راستی آقای منتظری در دوران قائم‌مقامی و قدرتمداری خود چرا از آقای شریعتمداری که تحت نظر قرار داشت، به عنوان «یک مرجع» یاد نکرد و به دفاع از او برخاست؟! و در پی درگذشت او به یادش آمد که آقای شریعتمداری «یک مرجع» بود؟!!

۸. آیا این موضع دوگانه و سخن گفتن از آقای شریعتمداری به عنوان «یک مرجع» در پی درگذشت او، این نکته را روشن نمی‌کند که انگیزه اصلی (افزون بر به زیر سؤال بردن امام) جلب نظر هواداران آقای شریعتمداری در آذربایجان و به دست آوردن جانشینی و قائم‌مقامی نامبرده بوده است؟! آنچه این دید را استواری می‌بخشد نکته‌ای است که در خاطرات نامبرده - که در بالا آمد - دیده می‌شود و آن این است که «... تعدادی از ترک‌ها به ایشان علاقه دارند...»

آیا این موضع دوگانه و سخن گفتن از آقای شریعتمداری به عنوان «یک مرجع» در پی درگذشت او، این نکته را روشن نمی‌کند که انگیزه اصلی (افزون بر به زیر سؤال بردن امام) جلب نظر هواداران آقای شریعتمداری در آذربایجان و به دست آوردن جانشینی و قائم‌مقامی نامبرده بوده است؟!!

و با این کار مردم خوشحال می‌شوند!! ببینید که هدف از پیشنهاد «فاتحه گرفتن» برای نامبرده «خوشحال» کردن مردمی است که به او «علاقه دارند»!! یکی از تفاوت‌های امام با آقای منتظری و منتظری‌ها این بود که امام هیچ‌گاه در این اندیشه نبود کاری کند که مردم با فریب و نیرنگ خوشحال شوند، سخنی بگوید که مایه خوشنودی کاذب مردم شود، موضعی بگیرد و رفتاری داشته باشد که رضایت مردم را بدون رضایت خدا جلب کند. برای امام «رضای خداوند» مطرح بود و می‌دانست کاری که رضای خدا در آن باشد بی‌تردید خوشنودی، خوشحالی و رضایت مردم نیز در آن نهفته است. لیکن فریب‌خوردگان دنیا به دنبال آند کاری بکنند که تنها مردم از آنان خوشنود گردند و فرجام این دید و داب، ریاکاری، سیاست‌بازی و

پشت هم‌اندازی می‌باشد و نه تنها نمی‌توانند رضای مردم را به دست آورند، رضای خدا را نیز از دست می‌دهند و مصداق خسر الدنيا و الاخره قرار می‌گیرند.

از زبان آقای منتظری در دنبال
نوحه‌سرایی برای آقای شریعتمداری آمده
است:

یکی از تفاوت‌های امام با آقای
منتظری و منتظری‌ها این بود که
امام هیچ‌گاه در این اندیشه نبود
کاری کند که مردم با فریب و نیرنگ
خوشحال شوند، سخنی بگوید که
مایه خوشنودی کاذب مردم شود،
موضعی بگیرد و رفتاری داشته باشد
که رضایت مردم را بدون رضایت
خدا جلب کند.

... به امام گفتم که چه اشکالی داشت
طبق وصیت آقای شریعتمداری که
به آقای صدر گفته بودند تو بر من
نماز بخوان، در آن نیمه شب اجازه
می‌دادند آقای صدر بر آقای
شریعتمداری نماز بخوانند... وقتی
این حرف را زدم امام ناراحت شدند
و جمله تندی راجع به آقای
شریعتمداری گفتند که من خیلی
تعجب کردم و حکایت از این داشت

که ذهن ایشان را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند...^۱

نخست باید دانست آقای منتظری در شعار ادعا دارد که «... مردم صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند و «مردم نامحرم نیستند» و باید «مردم را در جریان گذاشت»! لیکن در عمل در جای جای خاطرات، از جمله در فراز بالا می‌بینیم که مردم را «نامحرم» پنداشته و «جمله تندی» را که از دید او امام «راجع به آقای شریعتمداری گفتند» بازگو نمی‌کند و درز می‌گیرد، دوم، از این فراز از خاطرات می‌توان دریافت که آقای منتظری اصولاً از آقای شریعتمداری شناختی نداشته است، حتی آن روزی که همراه با دیگر اعضای جامعه مدرسین

او را از مرجعیت کنار زد، به درستی نمی‌دانست که جرم و جنایت او چه می‌باشد و چه اعمالی از نامبرده سر زده است که او را از شرایط اصلی مرجعیت ساقط کرده است. آقای منتظری - طبق معمول - همیشه دنباله‌رو بوده و طبق جو حرکت کرده است. او در آن روز، از روی جوزدگی به کنار زدن آقای شریعتمداری از مقام مرجعیت رأی داد و آن روز که اعلام «فاتحه» برای او و عمل به وصیت او را پیشنهاد می‌داد نیز از روی جوزدگی و دنباله‌روی از لیبرال‌های حاکم در بیت بود که نسبت به آقای شریعتمداری سمپاتی داشتند. آقای منتظری اگر رفتار، کردار و گفتار آقای شریعتمداری را از آن روزگاری که در تبریز به سر می‌برد و از سوی علمای تبریز تفسیق شد و به تهران آمد، و از برهه‌ای که در تهران به سر می‌برد و سرانجام به قم رفت، و از آغاز نهضت امام تا روز

پیروزی انقلاب اسلامی و در پی رویدادهای بعد از آن و...، مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌داد، از «جمله تند» امام درباره آقای شریعتمداری شگفت‌زده نمی‌شد و ساده‌لوحانه نمی‌پنداشت که «ذهن ایشان را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند»!! آنچه امام درباره آقای شریعتمداری بر زبان آورد همان نکته‌ای بود که جامعه مدرسین را به خلع او از مقام مرجعیت ناگزیر ساخت و مردم را بر آن داشت که او را «مفسد فی الارض» بخوانند و خواهان اعدام او باشند. مشکل اصلی و ریشه‌ای اینجاست که آقای منتظری از راه

◆

آقای منتظری - طبق معمول - همیشه دنباله‌رو بوده و طبق جو حرکت کرده است. او در آن روز، از روی جوزدگی به کنار زدن آقای شریعتمداری از مقام مرجعیت رأی داد و آن روز که اعلام «فاتحه» برای او و عمل به وصیت او را پیشنهاد می‌داد نیز از روی جوزدگی و دنباله‌روی از لیبرال‌های حاکم در بیت بود که نسبت به آقای شریعتمداری سمپاتی داشتند.

مردم بیگانه است. شبکه حاکم در بیت، او را از مردم جدا کرده‌اند و او را به کژراهه لیبرالیستی کشانده و به موضع‌گیری‌های لیبرال‌منشانه واداشته‌اند. از این رو، خود او نیز به درستی نمی‌داند چرا آن روز به خلع شریعتمداری از مرجعیت رأی داد و چرا امروز به حمایت و پشتیبانی از او برخاست؟ چرا آن روز وابستگان و نورچشمی‌های او اموال شریعتمداری را تصرف کردند و چرا امروز در خاطرات منسوب به او برای مظلومیت آقای شریعتمداری مرثیه‌سرایی می‌کنند؟! او همانند عناصر لیبرال‌منش و برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی، فراوان از مردم دم می‌زند لیکن راه مردم را نمی‌شناسد و زبان مردم را بر نمی‌تابد.



مشکل اصلی و ریشه‌ای اینجاست که آقای منتظری از راه مردم بیگانه است. شبکه حاکم در بیت، او را از مردم جدا کرده‌اند و او را به کژراهه لیبرالیستی کشانده و به موضع‌گیری‌های لیبرال‌منشانه واداشته‌اند.

جریان آقای شریعتمداری به دیروز و امروز مربوط نمی‌شود، بلکه به رویدادهای تبریز پس از شهریور ۱۳۲۰ برمی‌گردد و هر طلبه و جوانی که از سال ۱۳۴۱ در متن جریان نهضت امام و مبارزه روحانیت قرار داشت، خطر آقای شریعتمداری برای اسلام، حوزه و روحانیت را به درستی برتافته بود و بسیاری، در فرصت‌هایی این خطر را به دیگران گوشزد می‌کردند و هشدار

می‌دادند و آن فاجعه‌ای را که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دست آقای شریعتمداری و یادی او زیر پوشش «حزب خلق مسلمان»! روی داد، پیش‌بینی می‌کردند و آقای منتظری تا آن پایه از مسائل سیاسی و جریان‌های حوزه و روحانیت بی‌خبر و ناآگاه است که از موضع امام درباره آقای شریعتمداری شگفت‌زده شده و بر پایه «قیاس به نفس» گمان برده است که «ذهن امام را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند»!! در صورتی که امام بیش از ۳۰ سال از نزدیک آقای شریعتمداری را زیر دید داشت و رفتار و کردار او را به درستی مورد

ارزیابی قرار می‌داد و از پیشینه‌های او نیز به خوبی آگاه بود.

آقای منتظری در راه رویارویی با امام و جلب به اصطلاح «ترکش خورده‌ها» تا آنجا پیش می‌رود که نقش وکیل مدافع آقای شریعتمداری را بازی می‌کند و برای تبرئه او صریحا می‌گوید، یا از زبان او می‌گویند:

... از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت امام به کلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده‌سازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است...^۱

او افزون بر تلاش در راه تبرئه آقای شریعتمداری به دفاع از صادق قطب‌زاده نیز می‌پردازد و در راه تبرئه او چنین می‌بافد:

... بعدا شنیدم آقای حاج احمدآقا در زندان سراغ آقای قطب‌زاده رفته و به او گفته است شما مصلحتا این مطالب را بگویید و اقرار کنید و بعد امام شما را عفو می‌کنند، ولی بالاخره او را اعدام کردند...^۲

باید دانست «طریق موثق» آقای منتظری، آقای قربانی فر (پادوی سازمان سیا) و یا عناصر وابسته به منافقین و لیبرال - دموکرات‌های حاکم در بیت او می‌باشند و یا سمپات‌های آنان مانند کیمیایی، صلواتی و... که از دید آقای منتظری فرشته‌های معصومی هستند که روایت آنان حکم «ما انزل الله» را دارد و در آن شک و تردیدی راه ندارد! و این فرشتگان معصوم! بی‌تردید دیوار گوستی نیستند!! و آنچه می‌بافند و به او القا می‌کنند خدشه‌ناپذیر است! و به تحقیق و بررسی نیز نیاز ندارد! لیکن گذشته از این «طریق موثق» که خواه‌ناخواه و مستقیم یا غیر مستقیم از سازمان‌های جاسوسی سیا و موساد سر درمی‌آورد، باید دانست که اولاً در پی بلوایی که هواداران آقای شریعتمداری و عوامل نفوذی مانند منافقین، سلطنت‌طلب‌ها، چریک‌های فدایی، کومله، توده‌ای‌ها و... زیر پوشش «حزب خلق مسلمان» در روز جمعه ۱۴ دی

۱. همان، ص ۴۸۵.

۲. همان.

۱۳۵۸ در قم به راه انداختند، مرگ سیاسی آقای شریعتمداری فرا رسید و پرونده او به طور کلی بسته شد و نامبرده از صحنه سیاسی کنار رفت. مردم قم و دیگر مردم ایران در برابر گستاخی‌ها و بی‌حرمتی‌های «حزب خلق مسلمان» و دیگر اطرافی‌های آقای شریعتمداری به امام، در روز ۱۴ دی به خشم آمدند و به اعتراض برخاستند و حتی در تظاهرات، اعدام او را خواستار شدند، دیگر آبرو و اعتباری برای او نماند تا به پرونده‌سازی نیاز باشد. خشم و خروش مردم بر ضد او تا به آن پایه بود که مسئولان نظام برای جان او ترسیدند و نگران آن بودند که همان سرنوشت عثمان برای او پیش بیاید، از این رو، سپاه پاسداران ناگزیر شد منزل او را در کنترل بگیرد و رفت و آمد با نامبرده را محدود کند و او را با احترام تا پایان عمرش تحت حفاظت و مراقبت نگاه دارد.

ثانیا باید از آقای منتظری و شبکه مرموز حاکم در بیت او پرسید که مسئولان نظام درباره شریعتمداری چه اندیشه‌ای در سر داشتند که بدون پرونده‌سازی و متهم کردن او به همراهی با کودتاگران نمی‌توانستند آن نقشه و برنامه را پیاده کنند؟ آیا اندیشه اعدام او را دنبال می‌کردند؟ یا برنامه انگیختن

آقای منتظری در راه رویارویی با امام و جلب به اصطلاح «ترکش خورده‌ها» تا آنجا پیش می‌رود که نقش وکیل مدافع آقای شریعتمداری را بازی می‌کند.

مردم ایران بر ضد او را در دست اجرا داشتند؟! اگر اندیشه اعدام او را در سر داشتند، چرا در این راه گامی برنداشتند؟! و اگر برنامه دوم در نظر بود چرا در مطبوعات و دیگر رسانه‌ها از نقش آقای شریعتمداری در کودتا سخنی به میان نیامد؟ و مسئولان نظام، رسانه‌ها را از آوردن هر گونه مطلبی در مورد دخالت نامبرده در جریان کودتا بازداشتند؟ و نه تنها روی این رویداد مانور ندادند، بلکه از انعکاس آن در سطح مطبوعات نیز پیشگیری کردند و پس از کشف کودتا در چگونگی زندگی آقای شریعتمداری هیچ گونه تغییری دیده نشد و نامبرده

اینکه امام در پیام ۶۸/۱/۶ آقای منتظری را از دخالت در سیاست برحذر داشت برای این بود که می‌دید نامبرده نه تنها از علم سیاست بی‌خبر است، بلکه اصولاً تفاوت میان سیاست و سیاست‌بازی، راستی و فریبکاری را بر نمی‌تابد و به آسانی فریب می‌خورد و آلت دست می‌شود.

همان‌گونه که پیش از کودتا زیر نظر و کنترل سپاه پاسداران قرار داشت، بعد از کشف کودتا نیز به زندگی آرام و عادی خود با همان وضع ادامه داد و هیچ‌گونه تعرضی به او نشد؛ بگذریم از اینکه ملت ایران تا آن پایه بر ضد آقای شریعتمداری به خشم آمده بودند که به تحریک نیازی نداشتند و اگر هشپاری و ممانعت امام و برخی از مسئولان نظام نبود، مردم او را زنده نمی‌گذاشتند.

ثالثاً شادروان حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی پس از پیروزی

انقلاب اسلامی هیچ‌گاه به زندان اوین گام نگذاشت تا با قطب‌زاده سخنی گفته و وعده‌ای داده باشد. این دروغ نیز زاینده اندیشه‌های شیطنی شبکه مخوفی است که در بیت آقای منتظری پیوسته سرگرم توطئه‌چینی، جوسازی، دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی است. بی‌تردید، اگر حاج سید احمد خمینی (ره) یک بار به زندان اوین گام می‌گذاشت، دیده‌ها به سمت و سوی او جذب می‌شد و بسیاری از افراد کنجکاوانه از حضور او در آن منطقه پرسش می‌کردند و در میان ملت ایران این حرکت او بازتاب داشت و این‌گونه نبود که تنها آقای منتظری و باند نفاق و لیبرال - دموکرات‌های حاکم در بیت او از آن باخبر شوند. این‌گونه خبرهای نادرست و ساختگی مصداق «ان الشیاطین لیوحن الی اولیائهم» می‌باشد.

رابعا آقای سید کاظم شریعتمداری طی مصاحبه‌ای، با صراحت به آگاهی از توطئه کودتا اعتراف کرد و از اینکه این خبر را به مسئولان نظام اسلامی اطلاع نداده است، استغفار کرد. بنابراین، چگونه امروز آقای منتظری به مصداق «کاسه داغ‌تر از آش» نقش آقای شریعتمداری

در آن کودتا را انکار می‌کند و به مردان خدا تهمت می‌زند؟! البته دور از نظر نیست که آقای منتظری از روی ساده‌لوحی و خصلت انتقام‌جویی، یا وه‌سرای‌های رادیو امریکا و رژیم صهیونیستی و دستگاه تبلیغاتی سلطنت‌طلبان را باور و تکرار کند و اعترافات آقای شریعتمداری را در زیر شلاق و شکنجه بپندارد!! بنابراین، باید دید مسئولان نظام به این پرونده‌سازی و وا داشتن قطب‌زاده به اعتراف بر ضد او - بنا بر ادعای خاطره‌نویسان - چه نیازی داشتند و چه نقشه‌ای را پیاده کردند؟ و چه بهره‌ای از آن گرفتند؟ این‌گونه پندار بافی‌ها و خیال‌پردازی‌ها ریشه در بداندیشی‌ها و کینه‌توزی‌های عناصری دارد که انگیزه آسیب رساندن به انقلاب اسلامی را در سر می‌پرورانند و دنبال وادادگی و سرسپردگی به بیگانگان - به ویژه امریکا - هستند و از استقلال و سربلندی ایران رنج می‌کشند و یا قدرت‌طلبانی هستند که وقتی می‌بینند از قدرت و مقام کنار گذاشته شده‌اند، نمی‌خواهند قدرت و مقام برای دیگران باشد و شعارشان این است: «یا من یا هیچ»!!

آقای منتظری در راستای اجرای سیاست به اصطلاح «حمایت از ترکش‌خورده‌ها» از مفتی‌زاده نیز چنین یاد می‌کند:

... در همان جلسه من راجع به بازداشت و زندانی کردن آقای مفتی‌زاده نیز با ایشان صحبت کردم و گفتم که او در بین مردم کردستان مورد توجه است... ایشان از صحبت من بسیار عصبانی شدند و جمله‌ای را نسبت به آقای مفتی‌زاده فرمودند...^۱

در این مورد نیز آقای منتظری مردم را «نامحرم» می‌داند و آنچه را که از امام درباره مفتی‌زاده شنیده است، بازگو نمی‌کند و می‌گذارد و می‌گذرد. لیکن، با حمایت از مفتی‌زاده نیز نمی‌تواند طرفی بریندد و نظر مردم کردستان را به سوی خویش جلب کند، زیرا نامبرده در میان مردم شریف کردستان پایگاهی نداشت تا کسانی با پشتیبانی از او بتوانند نظر کردستانی‌ها را به سوی خود بکشانند. شبکه حاکم در بیت نامبرده با همدستی گروه‌های

مرموز وابسته به بیگانه، عناصر ورشکسته، خودباخته و بی‌آبرو را نزد آقای منتظری به عنوان شخصیت‌های سیاسی و مورد احترام مردم می‌نمایانند و او نیز از روی سادگی، زودباوری و اطمینان به «دیوار گوشتی»‌های حاکم در بیت خود، دروغ‌بافی‌ها و نیرنگ‌بازی‌های آنان را باور می‌کرد و امروز نیز باور دارد و طبق سیاست شبکه یاد شده موضع‌گیری می‌کند و بیش از پیش بر آبرو و حیثیت خود چوب حراج می‌زند.

◆ آقای منتظری و گروهک «نهیضت آزادی»

در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری سیاست‌بازی در راه هم‌زبانی با گروهک‌ها و بیراهه‌پویان چنین دنبال می‌شود:

... درباره حمایت از نهضت آزادی هم یک روز خود این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را تا عرش بالا می‌برند و امام می‌گویند هر کسی با آنان مخالفت کند، از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخورد ظالمانه می‌کنند... من با این

آقای منتظری پس از گذشت حدود نیم قرن از نهضت امام هنوز نمی‌داند که علت و سبب و ایده و انگیزه امام از مخالفت با «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» و «حق رأی زنان» در سال ۱۳۴۱ چه بوده و روی چه سیاست و درایتی به مبارزه با آن برخاسته است!

افراط و تفریط‌ها مخالف بودم. همین نهضت آزادی، خیلی افراد متدینی در بین آنها هستند، خود امام یک روز به من گفتند که من می‌شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست. مثلاً همین آقای مهندس بازرگان واقعا آدم متعبد و متدینی بودند. ما یک وقت در یک جلسه‌ای در حسینیه ارشاد نهار دعوت داشتیم، ده بیست نفر بودیم، مرحوم شهید

مطهری هم بود، اول ظهر که شد، دیدیم آقای مهندس بازرگان نیست، بعد دیدیم در یک گوشه‌ای سجاده‌اش را انداخته، دارد نمازش را می‌خواند...^۱

اشکال ریشه‌ای و در خور اهمیت این است که آقای منتظری از مسائل و جریان‌های پیچیده سیاسی، ناآگاه و بی‌اطلاع است و از افراد خودی و بیگانه نیز هیچ‌گونه شناختی ندارد. اینکه امام در پیام ۶۸/۱/۶ آقای منتظری را از دخالت در سیاست برحذر داشت برای این بود که می‌دید نامبرده نه تنها از علم سیاست بی‌خبر است، بلکه اصولاً تفاوت میان سیاست و سیاست‌بازی، راستی و

کسانی که خود در دوران مسئولیت تا توانستند پیکر افراد، جامعه، دولت، حکومت‌های منطقه و نهادهای اجرایی و قضایی را زخمی کردند، اکنون چگونه می‌توانند خود را طلایه‌دار همان زخم‌خورده‌ها به حساب آورند؟

فریبکاری را برنمی‌تابد و به آسانی فریب می‌خورد و آلت دست می‌شود. او نه امام را به درستی شناخته و نه خط، راه و اندیشه امام را برتافته و نه پیرامون مسائل و رویدادهای جریان‌های سیاسی می‌تواند تحلیل و تفسیر سیاسی سنجیده و دید و درایت اندیشیده‌ای داشته باشد. علت اصلی این کاستی و کژاندیشی به ساختار فکری و روحی - روانی آقای منتظری برمی‌گردد. او از دوران نوجوانی پیوسته دنباله‌رو بوده و استقلال فکری نداشته است و طبق نظر و خواست دیگران راه رفته، فکر کرده، حرکت کرده، سخن گفته و موضع گرفته است. آقای منتظری پس از گذشت حدود نیم قرن از نهضت امام هنوز نمی‌داند که علت و سبب و ایده و انگیزه امام از مخالفت با «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» و «حق رأی زنان» در سال ۱۳۴۱ چه بوده و روی چه سیاست و درایتی به مبارزه با آن برخاسته است! او هنوز بر این

۱. همان.

آنچه دردآورست اینکه، یک روحانی که حدود هفتاد سال در کوران مسائل و جریان‌های سیاسی و حوزوی بوده تا آن پایه سطحی‌نگر، بی‌خبر و ساده باشد که معیار داوری درباره درستی و نادرستی یک شخص را نماز اول وقت او بدانند!!

باور است که آن نهضت و مبارزه بر پایه باورمندی به حرام بودن حضور زنان در امور انتخاباتی بوده و از اینکه امام در پی پیروزی انقلاب اسلامی به زنان رخصت داد که در انتخابات شرکت کنند، رأی بگیرند و رأی بدهند و به عنوان نماینده به مجلس شورای اسلامی راه یابند، در شگفت است! و برای خود چنین توجیه کرده که شاید فتوای امام عوض شده است!! او در پاسخ این پرسش که: «...»

راجع به آزادی زنان و حق شرکت در انتخابات که حضرت امام در تلگرافشان به شاه آن را مطرح کرده بودند، اصولاً نظر ایشان و سایر مراجع چگونه بود. با اینکه خود ایشان بعد از انقلاب موافقت فرمودند که زنان در مجلس به عنوان نماینده شرکت کنند، آورده است:

... اما در مورد چگونگی و محدوده فعالیت اجتماعی زنها این خود یک مسئله مشکلی است در آن زمان ۹ نفر از علما اعلامیه‌ای امضا کردند که زنها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند، ولی بعداً چون شرایط عوض شد، شاید به این جهت نظر ایشان هم عوض شده باشد...^۱

ما برای اینکه از اصل بحث دور نشویم به جریان «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» و انگیزه امام از مخالفت با آن در این فرگرد نمی‌پردازیم و خوانندگان عزیز را به مطالعه دفتر نخست کتاب «نهضت امام خمینی (س)» فرامی‌خوانیم.

خوانندگان برای اینکه میزان باورمندی آقای منتظری و جریان وابسته به وی را در مورد

دولت موقت و رئیس آن (مرحوم مهندس بازرگان) در مرثیه‌سرایی‌های منافقانه خاطرات منسوب، به درستی درک کنند، می‌توانند دیدگاه‌های آقای منتظری و جریان وابسته به او را در خصوص این دولت در اوایل انقلاب، در جلد اول کتاب «گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری»^۱ مطالعه کنند تا هر چه بیشتر به ماهیت نفاق حاکم بر این جریان پی ببرند. ما در اینجا به آوردن بخش‌هایی از مصاحبه‌های او در آن روزها بسنده می‌کنیم:

سؤال ۶ - نظرتان راجع به سیاست‌های کلی دولت چگونه است؟ آیا روش دولت را تأیید می‌کنید؟

جواب: فعلا که دولت ما دولت موقت است و همین موقت بودن آن زبان ما را بسته است وگرنه رفتارهای مأمورین دولت نوعاً نه اسلامی است و نه انقلابی، نه دنیای مردم را تأمین می‌کند و نه آخرت آنان را. همان کاغذبازی‌هایی که در دولت‌های طاغوتی سابق... بود، اینک هم برقرار است. کلاه ضعف، گرفتارها و بیکارها پس معرکه است و کسی گوش به فریادهای آنها نمی‌دهد. در صورتی که از دولت انقلابی انتظار می‌رود که با حرکت‌های ضربتی و انقلابی تند، نابسامانی‌ها را برطرف کند و در همه شئون ملت تحول ایجاد نماید. فقط مرزهای کشور تقریباً به خدا سپرده شده است و رفع نقایص و کمبودها هم به همت خود ملت. پس، از نتیجه دولت وجود بی‌خاصیتی است که...^۲

مردم باید داوری کنند که چه کسانی دولت موقت و رئیس آن را بی‌خاصیت می‌دانستند و چه کسانی با آنها برخورد ظالمانه کردند؟!

آقای منتظری در روز سوم آبان ۱۳۵۸ در راهپیمایی همبستگی امت با امام بیانیه‌ای منتشر می‌کند که بخشی از مضمون آن در مورد دولت موقت و مهندس بازرگان چنین است:

۱. مصطفی ایزدی، گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری، ج ۱ (تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹).

۲. مصاحبه آقای منتظری با روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۴/۱۷، برگرفته از: گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالیقدر، ص ۲۷۰.

امام خمینی همواره تبلور عینی خواست و اراده امت اسلامی، شکل‌دهنده و پیش‌تاز این حرکت عظیم بوده که در پیشاپیش ملت قهرمان ایران که با ایثار همگی امکاناتش تا شکست کامل دژخیمان از پای ننشست، قرار داشته و اکنون نیز ملت مسلمان همان سان که با قطره‌قطره خون خود نهال انقلاب را به ثمر نشانند و وسوسه‌های سازشکاران و فرصت‌طلبان و تئوریسین‌های تحول گام به گام را وقعی ننهاد و با لبیک به ندای رهبر قاطع خود... متأسفانه نقاط ضعف عناصر مسئول که تا کنون نتوانسته‌اند خود را با خواست و مشی امام منطبق سازند و از روند انقلاب عقب مانده‌اند، زمینه‌ساز بسیاری از این اعمال تخریبی و سدکننده شده است...^۱

کیست که نداند منظور آقای منتظری از وسوسه‌های سازشکاران و فرصت‌طلبان و تئوریسین‌های تحول گام به گام، «نهضت آزادی» و آقای بازرگان بود. زیرا در آن دوران



آیا آیت‌الله فقید مرحوم حاج سید احمد خوانساری و نیز مرحوم حاج شیخ علی پناه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، متدین و پایبند به نماز اول وقت نبودند؟!

نظریه تحول گام به گام، نظریه‌ای بود که از ناحیه مرحوم بازرگان و همفکران او در «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» مطرح می‌شد و دولت موقت به «دولت گام به گام» شهرت داشت.

کسانی که خود در دوران مسئولیت تا توانستند پیکر افراد، جامعه، دولت، حکومت‌های منطقه و نهادهای اجرایی و قضایی را زخمی کردند، اکنون چگونه می

توانند خود را طلایه‌دار همان زخم‌خورده‌ها به حساب آورند؟ آیا برای مردم ما این شبهه پیش نمی‌آید که باند حاکم بر بیت آقای منتظری و اسلاف آنها عمداً چنین زخم‌هایی را بر تن جامعه ایجاد کردند تا بعداً بتوانند علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی و بنیانگذار کبیر آن استفاده

۱. ایزدی، همان، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

نمایند؟

آیا این تناقض‌های ساده‌لوحانه‌ای که در خاطرات منسوب به وی وجود دارد، نشان نمی‌دهد که چگونه سازمان‌های جاسوسی سیا و موساد در بیت او لانه کرده و از او برای دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی علیه انقلاب کبیر اسلامی استفاده می‌کنند؟

آقای منتظری برای دفاع از «نهضت آزادی» و تیرئه آنان از لغزش‌ها و بیراهه‌پویی‌ها، نماز اول وقت مرحوم بازرگان را مطرح می‌کند و به رخ می‌کشد، بدون اینکه لحظه‌ای اندیشه کند که اگر نماز خواندن و به نماز اول وقت پایبند بودن، نشانه درستی راه و اندیشه و سیاست یک شخص یا گروه باشد، خوارج نهروان، وهابی‌های کوردل و طالبان مزدور و دیگر دست‌پرورده‌های امریکا، در این مورد سرآمدند و به اصطلاح معروف دست همه نمازگزاران اول وقت را از پشت بسته‌اند. نگارنده هرگز بر آن نیست که مهندس بازرگان را با وهابی‌ها و طالبان مقایسه کند و عزت و شخصیت او را نادیده بگیرد، لیکن آنچه دردآورست اینکه، یک روحانی که حدود هفتاد سال در کوران مسائل و جریان‌های سیاسی و حوزوی بوده تا آن پایه سطحی‌نگر، بی‌خبر و ساده باشد که معیار داوری درباره درستی و نادرستی یک شخص را نماز اول وقت او بدانند!! او به منظور درست نمایاندن دفاع خود از گروهک «نهضت آزادی» آورده است: «... خود امام یک روز به من گفتند که من می‌شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست.» باید از او پرسید آیا تنها «متدین» بودن برای به دست گرفتن زمام امور کشور کافی است؟ و هر کسی که متدین و مقید به نماز اول وقت بود، می‌تواند زمامدار کشور شود و سیاست خود را به اجرا درآورد؟ آیا آیت‌الله فقید مرحوم حاج سید احمد خوانساری و نیز مرحوم حاج شیخ علی پناه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، متدین و پایبند به نماز اول وقت نبودند؟! مگر مولای ما حضرت امام علی(ع)، خوارج را انسان‌های معتقد و متدین نمی‌دانستند؟! و با وجود این آنان را قتل عام کردند. حتما آقای منتظری اگر در آن روزگار می‌زیستند خواب از چشمانشان گرفته می‌شد و بر حضرت علی(ع) خرده می‌گرفت که خون افراد معتقد و باورمند را ریخته است و برای اینکه مردم را نامحرم

نمی‌دانست!! و ادعا داشت که بایستی همه مسائل را با مردم در میان گذاشت!! با سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌ها حضرت مولی را به زیر سؤال می‌برد و فریاد واسلاما سر می‌داد!!
 آقای منتظری برای به زیر سؤال بردن امام و علمای مجاهد همراه امام آورده است:
 ... یک روز خود این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را تا عرش بالا می‌برند و امام می‌گوید هر کسی با آنها مخالفت کند از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخورد ظالمانه می‌کنند... !!

این اشکال نیز ریشه در ناآگاهی آقای منتظری از مبانی اسلام و شئون منصوبین از جانب ولی فقیه و رهبر جامع‌الشرایط دارد. آیا او در پی سالیان درازی تحصیل در حوزه‌ها هنوز نمی‌داند هر کسی که از جانب امام معصوم یا نایب امام به مقامی منصوب شود، حتی اگر معاویه را امام یا نایب آن حضرت بنا بر مصلحتی به سمتی بگمارد، اطاعت مردم مسلمان از منصوب امام و نایب آن واجب است و سرپیچی از فرمان آن مقام، مخالفت با حکم ولایت به شمار می‌آید؟ آیا به راستی آقای منتظری از مبانی و مسائل اسلامی بی‌خبر مانده یا عناصر مرموزی این نظریات عوامانه و بی‌مایه را به نام او در کتاب خاطرات گنجانیده و به آبرو و حیثیت علمی او آسیب وارد کرده‌اند؟!

♦ پشتیبانی از قربانی فر و امید نجف‌آبادی

آقای منتظری در جانبداری از مخالفان نظام تا آن پایه آن و نیاز دارد که حتی از جاسوس سازمان سیا و مأمور هفت‌چهره امریکا، به نام قربانی فر به شکلی زیرکانه و جانبدارانه چنین ستایش می‌کند:

... آقای قربانی فر با مرحوم امید نجف‌آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود، مرحوم امید می‌گفت من قبل از انقلاب می‌خواستم تحریرالوسیله و حکومت اسلامی امام را چاپ کنم، پول نداشتم، دویست‌هزار تومان به پول آن وقت، همین آقای قربانی فر به من داد که

برای این کار خرج کردم، آقای امید

در همین رابطه اعدام شد...^۱

اولا در آن روز و در آن اوضاع خفقان‌بار بسیاری از ناشران و کتابفروشان آرزو داشتند که بتوانند کتاب‌های امام - به ویژه حکومت اسلامی - را به چاپ برسانند و اگر فشار ساواک نبود، برای چاپ آن کتاب‌ها سر و دست می‌شکستند و آمادگی برای چاپ و نشر آن داشتند و نیازی نبود آقای امید برای چاپ کتاب «تحریرالوسیله» و «حکومت اسلامی» امام دنبال پول باشد. اگر او به دور از چشم سانسورچی‌های ساواک، امکان چاپ داشت، می‌توانست موضوع را

آیا او در پی سالیان درازی تحصیل در حوزه‌ها هنوز نمی‌داند هر کسی که از جانب امام معصوم یا نایب امام به مقامی منصوب شود، حتی اگر معاویه را امام یا نایب آن حضرت بنا بر مصلحتی به سمتی بگمارد، اطاعت مردم مسلمان از منصوب امام و نایب آن واجب است و سرپیچی از فرمان آن مقام، مخالفت با حکم ولایت به شمار می‌آید؟

با هر ناشر معتبری در میان بگذارد و کار را به انجام برساند، بنابراین، جای سؤال است که آقای قربانی‌فر این مبلغ سنگین را که در آن روز با آن می‌توانستند چند قطعه زمین و یا چند باب مغازه خریداری کنند، روی چه نقشه و اندیشه‌ای در اختیار آقای امید گذشته! و چه «کاسه‌ای زیر نیم کاسه» بوده است؟! ثانیاً آیا از دید آقای منتظری آقای قربانی‌فر اگر روزگاری، روی هر انگیزه‌ای، به چاپ و نشر کتاب‌های امام همراهی کرد، بایسته است او را حتی در شرایطی که کشف شده مأمور سیا بوده است روی سر گذاشت؟ و همانند آقای منتظری از او ستایش کرد؟! او را در مأموریت‌های جاسوسی که دارد، یاری داد؟! او را راوی

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۶۰۸.

معتبر پنداشت؟! و دروغ‌پردازی‌ها و فتنه‌گری‌های او را «وحی منزل» دانست؟! ثالثاً در فراز پایانی مربوط به قربانی‌فر از زبان آقای منتظری آمده است: «... آقای امید در همین رابطه اعدام شد...»!! نظر آقای منتظری یا کسانی که این خاطرات را به نام او تنظیم کرده‌اند، از این جمله چند پهلو و مبهم به درستی مشخص نیست که چه می‌خواهند بگویند و چه برداشتی می‌خواهند داشته باشند؟ آیا می‌خواهند وانمود کنند که اگر ارتباط مادی و پولی

آیا از دید آقای منتظری آقای قربانی‌فر اگر روزگاری، روی هر انگیزه‌ای، به چاپ و نشر کتاب‌های امام همراهی کرد، بایسته است او را حتی در شرایطی که کشف شده مأمور سیا بوده است روی سر گذاشت؟ و همانند آقای منتظری از او ستایش کرد؟!

میان آقای امید و آقای قربانی‌فر بوده است جنبه خدمتگزاری به اندیشه‌های امام داشته، نه بده بستان‌های جاسوس‌مآبانه؟! و کاسب‌کارانه؟! و دستگاه قضایی نظام جمهوری بدون توجه به نیت خیر! طرفین، به اعدام نامبرده دست زد؟! یا دنبال آن است که قربانی‌فر را چهره‌ای آراسته، وارسته و بی‌گناه بنمایاند و چنین وانمود کند که آقای امید به جرم ارتباط با یک انسان بی‌گناه و معصوم اعدام شد؟! آیا بر آن است این نکته را گوشزد کند که چون آقای قربانی‌فر روزگاری به چاپ کتاب‌های امام کمک مالی کرده است، وابستگی او به سازمان سیا نبایستی بزه به شمار آید!! و اگر آقای امید با یک جاسوس در ارتباط بوده است، نباید مورد تعقیب و کیفر قرار می‌گرفت؟! چون این جاسوس چنین خدمت چشمگیری انجام داده است؟! و العلم عندالله!!

آقای منتظری طبق سیاست شبکه حاکم در بیت که باید از هر شخص، مقام و گروهی که با نظام درافتادند یا نظام آنان را مفسد و فاسد تشخیص داد، جانبداری کرد، از آقای امید چنین دفاع می‌کند:

... آقای امید را نیز به همین اتهام‌ها [مسائل اخلاقی] و با همین اقرارها اعدام کردند، در صورتی که آن ایام او در زندان بود و بر فرض اقرار، اقرار در آن شرایط اعتبار ندارد و بسیار بعید است آقای امید انکار نکرده باشد و... ظاهراً آقای امید هم قربانی قضیه مکفارلین شد...^۱

آقای منتظری و منافقین حاکم بر بیت او باید به ملت ایران پاسخ دهند چگونه حکم داوری امید نجف‌آبادی که یکی از سرسپردگان باند حاکم بر جریان وابسته به آقای منتظری است، اسلامی و درست شمرده می‌شود، اما وقتی خود او محکوم شد، محکومیت او طبق موازین نبود؟

نگارنده بر آن نیست که پرونده امید را باز کند و به بررسی مسائل اخلاقی او بپردازد، درباره نامبرده همین بس که امام او را به علت قضاوت‌های نادرست و غیر شرعی که مرتکب شده بود، از ورود به اصفهان منع کرد و صریحاً اعلام داشت که «ایشان از طرف اینجانب قاضی نیستند». متن پیام امام در این باره چنین است: «آقای امید نجف‌آبادی را گفته‌ام به اصفهان نیایند، ایشان از طرف اینجانب قاضی نیستند...»^۲ نکته درخور توجه این است که در این شرایط که امام رسماً


اعلام می‌دارند که آقای امید «از طرف اینجانب قاضی نیستند»، آقای منتظری در مصاحبه‌های خویش از ایشان به عنوان «قاضی عادل و متدین» یاد می‌کند و از او با همه نیرو پشתיبانی می‌کند و این نشان می‌دهد که آقای منتظری در همان نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی راه خود را از امام جدا کرده و در توطئه امام‌زدایی وارد بوده است. آنچه عناد و غرض تنظیم‌کنندگان خاطرات آقای منتظری را به نمایش می‌گذارد، تحریف آشکاری است که از زبان

۱. همان، ص ۶۱۷.

۲. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۷۸.

او و به نام خاطرات او آورده‌اند که «آقای امید را... با همین اقرارها اعدام کردند، در صورتی که آن ایام او در زندان بود و بر فرض اقرار، اقرار در آن شرایط اعتبار ندارد...!! نخست باید دانست که نامبرده پیش از آنکه بازداشت شود، جرم او برملا شده بود و او نیز طبق آن جرم دستگیر و بازداشت گردید، نه اینکه در زندان، اتهامی بر او وارد شده باشد و روی آن اتهام، او اقرار کرده باشد، دوم اینکه، شرکای جرم در دادگاه او حضور داشتند و شهادت دادند. سوم، دلایل و شواهد دیگری در کار بود که جرم را ثابت می‌کرد. چهارم، یک انسانی که خدا و روز جزا را باور داشته باشد با جمله «بسیار بعید است آقای امید انکار نکرده باشد» یک نظام اسلامی و دستگاه قضایی را به زیر سؤال نمی‌برد و بزهداری را تبرئه نمی‌کند. پنجم، ادعای اینکه «اقرار در زندان» به طور مطلق اعتبار ندارد، نه تنها سخنی مغرضانه و برخلاف موازین اسلامی و آیین مجازات است، بلکه طبق این نظر، محاکمه سران طاغوت و منافقین و آدمکشان گروهکی در دوران پس از انقلاب اسلامی، غیر قانونی است و خوب است شبکه مرموز حاکم در بیت و عوامل نفوذی، خانواده این

جنایتکاران و نیز هواداران‌شان را در اطراف آقای منتظری گردآورند تا او به خونخواهی از آنان برخیزد و از اسلام و نظام اسلامی انتقام بگیرد. ششم، در خاطرات منسوب به آقای منتظری درباره اعدام آقای امید در یک مورد آمده است که آقای امید در ارتباط با آقای قربانی فر اعدام شد(در صفحه پیش گذشت) در مورد دیگر که در بالا آمد از زبان او ادعا

آقای منتظری که درباره اعدام آدمکشان منافق و جنایت‌پیشه آن همه یقه‌درانی کرد، به نامه پراکنی دست زد و خوراک تبلیغاتی برای رادیوهای صهیونیستی فراهم کرد، آیا پرونده‌های آنان را از نزدیک دیده و بررسی کرده بود؟! 

شده است که «ظاهراً آقای امید هم قربانی قضیه مکه‌فارلین شد!» و سرانجام روشن نکرده است که نامبرده برای کدام یک از این دو نفر قربانی شد: قربانی قربانی‌فر؟! یا قربانی

مک‌فارلین؟! یا هر دو؟!

آقای منتظری که نظام جمهوری اسلامی را به خاطر اعدام عناصر فاسدی چون امید نجف‌آبادی مورد تهاجم قرار می‌دهد، در مورد احکامی که همین فرد یعنی امید نجف‌آبادی در دوران قضاوتش در اصفهان صادر کرده است، به دست و پا می‌افتد و دچار تناقض‌گویی‌های ساده‌لوحانه می‌شود. خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی در مصاحبه با آقای منتظری در تاریخ ۵ دی ۱۳۵۸ می‌پرسد:

از مسئله حجت‌الاسلام امید و ماجرای اعدام میراشرفی، همچنان حجت‌الاسلام حسن کروبی، مسئول دفتر خانه‌سازی مستضعفین این روزها بسیار سخن می‌گویند و گفته می‌شود اینها کمونیست‌اند. این امور موجب اختلالاتی در امور کشور شده است، نظر شما راجع به این اشخاص و عملکردشان چیست؟

آیت‌الله منتظری گفت: اینها اولاً تعیین موضوع است و وظیفه ما نیست. ثانیاً من این دو شخص را می‌شناسم، قطعاً کمونیست نیستند و آقای امید آدم متدین و فاضلی است. پرونده میراشرفی یا دیگران، لابد مطالعه شده، من که دور هستم، نمی‌توانم قضاوت بکنم برای اینکه «الشاهد یری ما لایری لغائب». همین آدمی چیزی را می‌بیند که غائب نمی‌بیند. بنده میراشرفی را ندیده‌ام. نمی‌توانم قضاوت بکنم که حکم آقای امید درست بوده یا نه، پرونده دستش، و اسلامی حکم کرده است و همچنین متدین، لابد بر طبق موازین تشخیص داده است که کارش درست بوده. در عین حال، من نمی‌توانم قضاوت بکنم، برای اینکه اینها چیزهایی است که انسان باید وارد معرکه بشود و بداند که چیست.

سؤال شد حملات لفظی را که از کانون‌های قدرت و ثروت به این آقایان می‌شود، شما چگونه تعبیر می‌کنید، وی گفت: بالاخره در قضاوت وقتی علیه کسی حکم داده شد سر و صدا می‌کنند، کسی که ناراضی است بالاخره، برادر، تبلیغات می‌کند. این طبیعی است در رژیم سابق مردم آزاد نبودند، حال که آزادند، در روزنامه‌ها می‌نویسند، میتینگ راه می‌اندازند، کسی که علیه‌اش حکم می‌شود، این و آن را می‌بیند، تلفن می‌کند، این مسائل

طبیعی است.^۱

آقای منتظری و منافقین حاکم بر بیت او باید به ملت ایران پاسخ دهند چگونه حکم داوری امید نجف‌آبادی که یکی از سرسپردگان باند حاکم بر جریان وابسته به آقای منتظری است، اسلامی و درست شمرده می‌شود، اما وقتی خود او محکوم شد، محکومیت او طبق موازین نبود؟ آقای منتظری که مدعی است به خاطر دور بودن از پرونده میراشرفی نمی‌تواند درباره صحت و سقم حکم اعدام او به دست امید نجف‌آبادی قضاوت کند، چگونه با وجود ندیدن پرونده امید نجف‌آبادی و دور بودن از پرونده او، حکم اعدام وی را محکوم می‌کند؟! آقای منتظری که درباره اعدام آدمکشان منافق و جنایت‌پیشه آن همه یقه‌درانی کرد، به نامه‌پراکنی دست زد و خوراک تبلیغاتی برای رادیوهای صهیونیستی فراهم کرد، آیا پرونده‌های آنان را از نزدیک دیده و بررسی کرده بود؟! آیا نباید همان دید و نظری را که آقای منتظری در مورد سر و صدای وابستگان به میراشرفی در محاکم و مجامع اظهار کرد، در مورد خود او و منافقان حاکم بر بیت او تکرار کرد و گفت که «بالاخره در قضاوت وقتی علیه کسی حکم داده شد سر و صدا می‌کنند. بالاخره تبلیغات می‌کند. این طبیعی است که حال که مردم آزادند در روزنامه‌ها می‌نویسند خاطرات دروغین چاپ می‌کنند، مظلوم‌نمایی کرده و میتینگ و نشست و مصاحبه راه می‌اندازند» و هزاران ترفند دیگری که از نظر آقای منتظری طبیعی است، حال چرا مردم باید آنچه در خاطرات منسوب به آقای منتظری در مورد اعدام امید آمده را جدی بگیرند و آن را ناشی از سر و صداهای طبیعی مخالفان ندانند؟!

جریان حاکم بر بیت آقای منتظری که این خاطرات را به نام وی به خورد تاریخ داده‌اند تا آن پایه در اوهم منافقانه خود گرفتار شدند و آن قدر برای ریختن زهر کینه خود علیه انقلاب اسلامی و امام خمینی شتاب داشتند که حتی فکر نکردند برای حل تناقضات خاطرات ساختگی، سری به مصاحبه‌ها، پیام‌ها و نوشته‌های گذشته آقای منتظری زده و مطالب را به گونه‌ای کنار

هم قرار دهند تا میان آنچه دیروز گفته بود و آنچه که امروز به او منسوب ساخته‌اند، تناقضی به وجود نیاید. البته همیشه دروغ‌پردازان تاریخ، عقل مردم و هوشیاری جوامع را نادیده می‌گیرند و بناهای تاریخ دروغین خود را بر پایه‌های سست و بی‌بنیاد می‌گذارند.

آقای منتظری در مصاحبه با روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۵۸ در حمایت از حکمی که امید نجف‌آبادی درباره میراشرفی صادر کرده و بازتاب آن، موضع بی‌طرفانه می‌گیرد و اظهار نظر خود را در مورد آن پرونده نابجا می‌داند. در این مصاحبه از او پرسیده می‌شود:

سؤال ۲۵: حجت‌الاسلام امید نجف‌آبادی، حاکم شرع اصفهان اخیراً در مصاحبه‌ای با یک

روزنامه اعلام کردند که در مورد

محاکمه میراشرفی در اصفهان از

سوی یک مقام عالی‌رتبه در سطح

مملکت تحت فشار قرار گرفته

بودند...

با توجه به اینکه حضرت‌عالی در

جریان مسائل اصفهان هستید تا چه

حد از این موضوع اطلاع دارید؟

پاسخ آقای منتظری:

من این اندازه می‌دانم که آقای امید

طلبه فاضلی است و آدم متدینی هم

هست و از طرف ما هم قاضی بوده

و خودش هم گفت که مدارک تمام

قضاوت‌هایی که من کرده‌ام، موجود

است و هر کس می‌خواهد بیاید

رسیدگی کند. در پرونده آقای

میراشرفی نیز هم قتل بوده و هم

آیا شگفت‌آور نیست، فقیه‌ی که در پاسخ به پرسش کسی که از او درباره حکم اعدام حاکم شرع منصوب او سؤال می‌کند، می‌گوید: «اینها اولاً تعیین موضوع است و وظیفه ما نیست و ثانياً من این دو شخص را می‌شناسم» یعنی کار آنها مورد تأیید است و خود را مبری از پاسخ می‌بیند، چگونه در فراز دیگری وارد تعیین موضوع می‌شود و آن را جزء وظیفه خود می‌داند و برای تروریست‌های منافق آن‌گونه یقه‌درانی می‌کند؟!!

کارهای دیگری که مستحق اعدام بوده است. بنابراین، من نمی‌توانم نسبت به پرونده آقای میراشرافی اظهار نظر بکنم، برای اینکه کسی در جریان کار است و پرونده دستش است بهتر از من می‌داند که کنار هستم...

سؤال ۲۷ - حضرت آیت‌الله! چه کار می‌شود کرد که از این‌گونه اعمال نظرها جلوگیری کرد.

جواب: بالاخره اختلاف نظر هست. فرض کنید، ممکن است که یک کسی پرونده‌ای دستش است و کسی که پرونده‌اش ناجور است، لابد قوم و خویش‌هایی و رفیق‌هایی دارد که متشبث به این طرف و آن طرف می‌شوند و لابد یک سفارش‌هایی هم می‌کنند. این یک چیز طبیعی است که هیچ‌وقت دو نفر از پیش قاضی، خوشحال بر نمی‌گردند.^۱

داستان حق‌طلبی و عدالتخواهی آقای

آیا در طول تاریخ هیچ فقیه بر حقی را سراغ دارید که احکامش این‌گونه دچار قبض و بسط شود و همه چیز حول محور عصبیت، منافع شخصی، خانوادگی، قومی و قبیله‌ای تعریف گردد؟! و دین و دین‌خواهی و عدالت و عدالت‌طلبی و انقلاب و انقلابی‌گری فدای خواسته‌های فردی و فامیلی و جریانی شود؟

منتظری و جریان حاکم بر بیت او چیزی فراتر از آنچه که خود آقای منتظری در مورد قضاوت امید نجف‌آبادی گفت، نمی‌باشد. امید نجف‌آبادی باید طلبه فاضل و متدینی معرفی شود، چون از طرف آقای منتظری منسوب شده بود. همان طوری که مهدی هاشمی قاتل که چندین فقره قتل و مشارکت در قتل، در پرونده وی بود نیز باید حمایت می‌شد، چون برادر او داماد آقای منتظری بود و خود او در خانه آقای منتظری بزرگ شده بود.

عدالت در نزد ایشان چیزی جز فراتر از رابطه قومی و عشیره‌ای و فامیلی و وابستگی حزبی و

۱. همان، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

گروهی و جریانی معنا نمی‌دهد.

اگر خونخواهان فردی مثل میراشرفی به این طرف و آن طرف روند و احقاق حق کنند چون این احقاق حق علیه حاکم شرعی است که منسوب به آقای منتظری می‌باشد، امری طبیعی است و بالاخره «هیچ‌وقت دو نفر از پیش قاضی خوشحال بر نمی‌گردند».

آیا نباید آقای منتظری از وجدان خود سؤال کند که چرا حتی قضاوتی در همین حد نازل را در مورد پرونده امید نجف‌آبادی و مهدی

هاشمی قاتل و دیگر منحرفان و منافقان

تروریست و قاتل و قاضیان این پرونده‌ها

نکرد؟ و چرا چنین پیگیری‌هایی را طبیعی

جلوه نداد؟!

اگر آقای منتظری به دلیل کهولت سن و

فراموشی و ضعف حافظه نمی‌تواند از

خود و وجدان خود چنین پرسش‌هایی

داشته باشد، آیا باند حاکم بر بیت او و

خونخواهان پرونده امید نجف‌آبادی و

مهدی هاشمی که چندین فقره قتل و

بالاخره مردم از خود سؤال می‌کنند

میان آنچه به نام خاطرات از آقای

منتظری چاپ شده است، با آنچه که

در مجموعه‌های دهه اول انقلاب در

قالب «گذری بر زندگی و اندیشه‌های

فقیه عالیقدر» به چاپ رسیده است،

کدام درست است؟

جنایت در پرونده سیاهشان بود، می‌توانند چنین حقی را از ملت ایران و تاریخ ملت ایران

بگیرند؟

آیا شگفت‌آور نیست، فقیهی که در پاسخ به پرسش کسی که از او درباره حکم اعدام حاکم

شرع منصوب او سؤال می‌کند، می‌گوید: «اینها اولاً تعیین موضوع است و وظیفه ما نیست و

ثانیاً من این دو شخص را می‌شناسم» یعنی کار آنها مورد تأیید است و خود را مبری از پاسخ

می‌بیند، چگونه در فراز دیگری وارد تعیین موضوع می‌شود و آن را جزء وظیفه خود می‌داند و

برای تروریست‌های منافق آن‌گونه یقه‌درانی می‌کند؟! و از طرف دیگر، شناخت دیگران را

شناخت نمی‌داند! و فقط شناخت خود را صحیح می‌داند! آیا در طول تاریخ هیچ فقیه بر حقی را سراغ دارید که احکامش این‌گونه دچار قبض و بسط شود و همه چیز حول محور عصبيت، منافع شخصی، خانوادگی، قومی و قبیله‌ای تعریف گردد؟! و دین و دین‌خواهی و عدالت و عدالت‌طلبی و انقلاب و انقلابی‌گری فدای خواسته‌های فردی و فامیلی و جریانی شود؟

آقای منتظری و باند حاکم بر او و بیت او چگونه می‌خواهند چنین تناقضات و دروغ‌پردازی‌ها را در تاریخ حل کنند؟ کسانی که قبلاً افکار و اندیشه‌ها و مبارزات وی را در چند جلد گردآوری کرده و در نوشتن و تنظیم خاطرات او نیز نقش دارند، آیا تا به این حد به شعور و حافظه تاریخی مردم ایران بدبین و بی‌اعتماد هستند که تصور می‌کنند هر گونه دروغ‌پردازی، شایعه‌پراکنی و تحریف‌گری‌ها را به نام تاریخ می‌توان به این ملت بار کرد؟

آیا هیچ اندیشیده‌اند که بالاخره مردم از خود سؤال می‌کنند میان آنچه به نام خاطرات از آقای منتظری چاپ شده است، با آنچه که در مجموعه‌های دهه اول انقلاب در قالب «گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالیقدر» به چاپ رسیده است، کدام درست است؟ آیا باند حاکم در بیت او با چنین رسوایی نمی‌خواستند به مردم ایران نشان دهند که آقای منتظری با این همه قبض و بسط‌هایی که دارد، یک عنصر سست عقیده، بی‌ریشه و مذبذبی می‌باشد که با احساسات، افکار و آرمان‌های مردم بازی کرده است؟!

چگونه امکان دارد یک آدم سلیم‌العقل این‌گونه تناقض‌گویی داشته باشد؟! راستی با توجه به قضاوت‌های فاحش این دو منبع به جا مانده از آقای منتظری، آیا نباید به صحت یکی از این دو یا هر دو تردید کرد؟!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی